روایت روزنامه «حبل‌المتین»

از نخستین گلوله‌زنی به حرم مطهر امام رضا(ع) در ۱۱۹ سال پیش

ترکیدن بغض فقرا در صحن مقدس

سیدمهدی سیدقطبی| نخستین گلوله‌زنی به حرم مطهر امام رضا(ع) به تاریخ ۱۳ و ۱۴ صفر سال ۱۳۲۴ قمری، برابر با ۱۸ و ۱۹ فروردین ۱۲۸۵خورشیدی اتفاق افتاده است اما خفقان موجود در سال آخر حکومت مظفرالدین‌شاه اجازه نداده است که خبری از آن نشر یابد. تنها دو روزنامه «چهره‌نما» و «حبل‌المتین» چاپ خارج ایران، آن‌هم در خردادماه و تیرماه به این موضوع پرداخته‌اند. در بخش اول این گزارش به سه خبر روزنامه «چهره‌نما» از نخستین گلوله‌زنی به حرم مطهر امام‌رضا(ع) پرداختیم و در این بخش روایت روزنامه «حبل‌المتین» را از این واقعه مرور خواهیم کرد که آخرین خبر روزنامه‌های فارسی‌زبان آن زمان، درباره این واقعه است.

scanit

از اینجا بخش اول گزارش را به روایت روزنامه «چهره‌نما» بخوانید

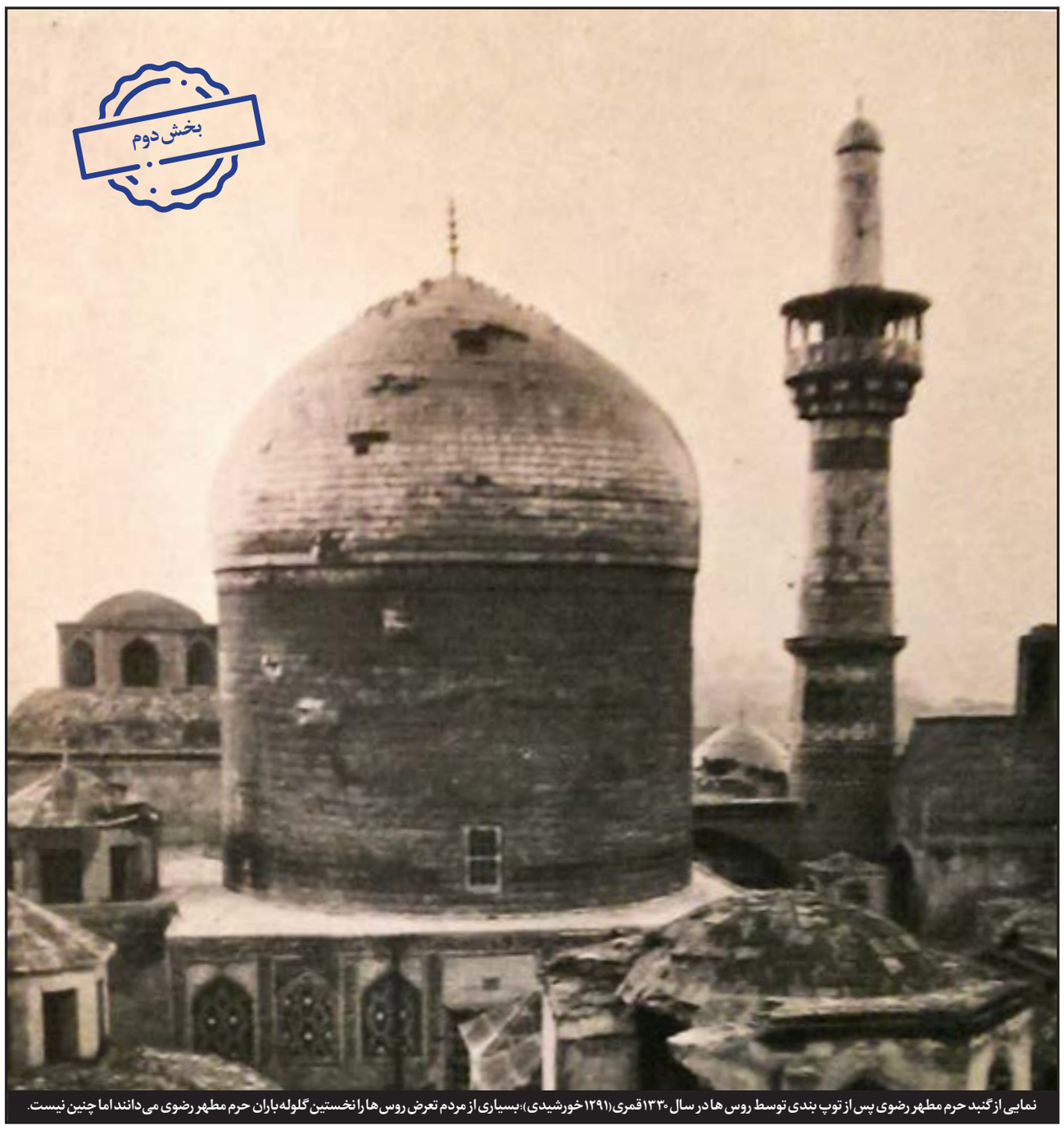

بخش دوم

نمایی از گنبد حرم مطهر رضوی پس از توپ بندی توسط روس ها در سال ۱۳۳۰ قمری(۱۲۹۱ خورشیدی)؛ بسیاری از مردم تعرض روس ها را نخستین گلوله باران حرم مطهر رضوی می دانند اما چنین نیست.

روزنامه «حبل‌المتین»، چاپ کلکته (هند)

حبل‌المتین چهارمین روزنامه آزاد برون‌مرزی است که به دست ایرانیان خارج از کشور منتشر شده و در وقوع انقلاب مشروطه ایران نقش مهم و مؤثری داشته است. نخستین شماره این روزنامه در ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ قمری (۲۸ آذر ۱۲۷۲ خورشیدی) در کلکته منتشر شده و تا ۲۴ آذر ۱۳۰۹ خورشیدی که سیدجلال‌الدین حسینی‌کاشانی متخلص به ادیب ناشر و مدیر آن وفات یافته، به‌طور پیوسته منتشر شده است.

روایت به سود معاون‌التجار

حبل‌المتین، به تاریخ ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ قمری (۱۰ خرداد ۱۲۸۵ خورشیدی)

خبر روزنامه حبل‌المتین درباره واقعه تیراندازی به حرم امام‌رضا(ع) تنها یک هفته پس از خبر روزنامه چهره‌نما، در ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ منتشر شده است. خبرنگار روزنامه با رد هرگونه اعمال نفوذ از سوی عوامل حکومتی، زمینه‌های حادثه را «گرانی مأکولات» و عامل اصلی واقعه را «دخالت چند طلبه» می‌داند و اینکه «چند نفر بی‌جهت مقتول و مجروح شوند و نان هم گران‌تر و کمیاب‌تر» را نتیجه طبیعی اقدام آن‌ها اعلام می‌کند. در این خبر هیچ اشاره‌ای به تیراندازی به صحن و گنبد حرم مطهر امام رضا(ع) نشده است. به هر حال روایت روزنامه حبل‌المتین درباره واقعه حرم رضوی از نظر تاریخی حائز اهمیت است:

مکتوب خراسان: به این سبب در این ایام که نرخ غالب مأکولات بیشتر از اندازه گران شده و کار معیشت برای همه غیر از ملک‌داران سخت و دشوار بود، در عشر ثانی (دهه دوم) صفر بغض فقرا و پریشان روزگاران بیچاره در مسجد و صحن مقدس جمع شده، بنای دادوفریاد گذاشته و مردم را به همراهی خودشان دعوت می‌کردند. کسبه و اهل بازار که غالبا مردمان سالم و بیشتر گرفتار ضیق معیشت و رسانیدن قسط طلبکارند، با این‌گونه معاملات سروکاری ندارند جز اینکه کار را اگر سخت دیدند دکاکین را بسته منتظر فرج باشند. علما نیز چون درد را بی‌درمان و مداخله در این امور را جز تولید فتنه و فساد در میان مسلمان نمی‌دانند لابد در این موارد پا را کنار می‌کشند.

در این صورت جمعیت، طلاب مدارس را که مثل خود پریشان و بیکارند، به حمایت خود می‌خوانند. در مشهد مقدس بیست باب مدرسه عالی است که در تمام این‌ها می‌شود گفت قریب ۲هزار طلبه هستند؛ مدرسه میرزاجعفر مرحوم که بهترین مدارس و در جنب صحن مقدس واقع است و جمعی از طلاب ترک قفقازی در آنجا مشغول تحصیل علم [هستند.] از میان تمام این طلاب که غالبا از اهل مشهد یا نواحی آن هستند، همین چند نفر آخوند غریب این امر مهم شرعی را تکلیف ذمه خود دانسته، دعوت آن‌ها را اجابت کرده، خود را به مهلکه و مردم را به معرکه انداختند. اگر بخواهیم تمام اغراض را کنار بگذاریم، باید بگوییم این آقایان غوغاطلب و شورش‌دوست‌اند والا شخص غریب محصل علم را چه به مداخله در امور ملکیه غیر، درصورتی‌که رعایای دولت دیگر هم باشد.»

این روزنامه در ادامه پای معاون‌التجار را به این قصه باز می‌کند و می‌گوید که مردم او را دلیل گرانی اجناس می‌دانند: «باری می‌گویند که در میان مردم شهرت انداختند که چون باعث این گرانی‌ها معاون‌التجار است، باید انبار و خانه او را غارت کرد، درحالی‌که اگر ملک‌دارها و متمولین را باعث گرانی بدانند، باید به همه آن‌ها متعرض شد، نه به یک نفر. شاید با ثروت‌تر و گندم‌دارتر از او هم هستند و این شهرت، اسباب خیال مشارالیه شده، برای محافظت مال و جان خویش بلکه مال مردم، چون اتاق و اداره تجارت مشارالیه نیز در خانه اوست و اول صراف این ولایت است و همیشه مبلغ کلی پول نقد از خود و مال امانت مردم در آنجا موجود است. جمعی از رعایا و نوکرهای خود را حاضر کرده بود و برای جلوگیری فتنه و شورش از طرف ایالت در خارج بست، از سرباز و پلیس و غیره به‌اندازه کفایت در تمام گذرها گذاشته بودند که نگذارند جمعیت قوتی بگیرد و فسادی حادث شود و همین قدر مانع بودند که جمعیت از بست خارج نشوند.

عصر روز سیزدهم صفر [۱۳۲۴ قمری برابر با ۱۸ فروردین ۱۲۸۵خورشیدی] آقایان طلاب پیش افتاده به طرف بازار هجوم آوردند. مستحفظین حکومتی در خارج بست میان بازار از آن‌ها جلوگیری کرده، کار به ستیزه و جنگ منجر شد. از آن طرف به حاجی خبر حمله و نزدیک شدن جمعیت را دادند، آدم‌های او نیز مقابله کرده بنای شلیک تفنگ و شش‌لول میان آمد. جمعیت حریف را پر قوت دیده، به طرف مسجد و صحن رو به فرار گذاشته.

معلوم است در میان بازار تنگ و جمعیت زیاد و این همه تیر و تفنگ، لابد به چند نفر خورده [است]. دو سه نفر از آن‌ها به فاصله دوسه روز مردند که یکی از آن‌ها از همین طلاب بود از اهل گنجه. حالا خون این اشخاص به گردن کیست، خدا داناست. این زدوخورد از میان بازار و از بالای پشت‌بام بازار تا در مسجد طول کشید، بعد مردم غالبا متفرق و در شبستان‌های مسجد متواری [شدند]، جنگ تمام شد. فردا که روز چهاردهم و احتمال شدت اغتشاش بود، از جانب ایالت و تولیت در جلوگیری فتنه و فساد اقدامات شده، درهای مسجد را بستند که مردم جمعیت نکنند. در صحن‌ها و میان بست، تمام دربان‌های پنج کشیک را با صاحب‌منصبان آن‌ها حاضر کردند که از جمعیت‌کردن مردم مانع شوند و در مدرسه میرزاجعفر را از طرف صحن بستند که طلاب شورش ننمایند و در بیرون بست در سرگذرها، سرباز و پلیس و قزاق گذاشته و چند عراده توپ هم در چهار طرف شهر گذاشتند. دکاکین باز شد و فتنه خوابید و به وارث مقتولین نیز پول داده، ساکت کردند.

طلبه گنجه هم بعد از سه روز مرحوم شد، طلاب در مدرسه مجلس ختم گذاشته بودند، روز سیم [سوم] علمای عظام -کثرا... امثالهم- تشریف برده ختم را برچیده، میت را نیز دفن کردند. حالا پدرش از گنجه آمده مطالبه خون می‌کند.»

حبل‌المتین در پایان به دنبال چرایی وقوع این اتفاق است: «کسی که در میان این قسم بلواکشته شده، قاتل او کیست؟ هرچند بعضی از طلاب برخی حرف‌ها می‌زنند که بتوانند قاتل را به قول خودشان معین کنند، ولی اگر انصاف باشد، تعیین شخص قاتل در چنین بلوای عام در میان بازار ممکن نیست. کاری که از روی جهالت و نادانی شد، حاصلش این است که چند نفر بی‌جهت مقتول و مجروح شوند و نان هم گران‌تر و کمیاب‌تر. غرض از این مکتوب بیان واقع است نه تعیین تقصیر و بی‌گناهی عمر و زید....»

پنج یادداشت یکی از مجتهدین خراسان

حبل‌المتین از ۱۵ ربیع‌الثانی تا ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ قمری (۱۷ خرداد تا ۱۳ تیر ۱۲۸۵ خورشیدی)

گزارش «مکتوب یکی از مجتهدین خراسان؛ قابل توجه شاهزاده اتابک اعظم» طی پنج یادداشت از ۱۵ ربیع‌الثانی تا ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ در روزنامه حبل‌المتین درج شده است اما هویت واقعی نویسنده آن مشخص نیست. این یادداشت‌ها کامل‌ترین نوشتاری است که علاوه بر بیان علت و روند شکل‌گیری حادثه، تمام بی‌احترامی‌ها به حرم مقدسه رضوی را نیز یادآور شده است. این یادداشت‌های پیوسته که عوامل واقعه را «حاج محمد حسن معاون التجار، مظفر نظام بیگلربیگی و رئیس الطلاب» معرفی کرده و اطلاعات دقیقی درباره میزان خسارت وارده به صحن و گنبد مطهر ثامن‌الحجج(ع) ارائه داده‌اند، از این جهت از ارزشمندی بالایی برخوردارند. دیگر نکته حائز اهمیت در این یادداشت‌ها، این است که جز برای اطلاع عموم، به‌طور ویژه برای «اتابک اعظم» نوشته شده‌اند و اگرچه اتابک اعظم در زمان انتشار گزارش یادشده، سمت حکومتی نداشته و به سیاحت در کشورهای مختلف اروپایی مشغول بوده، باتوجه به سابقه طولانی وزارت، واضح است که نویسنده انتظار سفارش او به صاحب‌منصبان ایرانی را در واقعه مورد نظر داشته است. خلاصه این پنج یادداشت را که در پنج شماره پیوسته حبل‌المتین چاپ شده است، در خطوط زیر بخوانید.

مکتوب یکی از مجتهدین خراسان قابل توجه شاهزاده اتابک اعظم: چون مسلم می‌دانم این واقعه حادثه و این حادثه واقعه را آن طوری که باید و شاید به عرض شاه [مظفرالدین شاه قاجار]... و شاهزاده اتابک اعظم [علی‌اصغرخان اتابک] نمی‌رسانند و چنین حادثه غریبه که تا به حال در تواریخ عالم نشان نداده به اشتباه‌کاری و خش و پش خواهند گذرانید... جناب والی [آصف‌الدوله] لکه تاریخی... در سلطنت قاجاریه باقی گذاشت که تا روز قیامت از صفحات تاریخ زائل نخواهد شد و آن واقعه به طور حقیقت و واقعیت این است:

در اواخر زمستان جناب حاج محمدحسن معاون‌التجار به تهران رفت و آنچه به ضرب آنچه می‌دانید، ایالت سنه آتیه را کماکان برقرار داشت و حکم و فرمان ایالت سنه جدیده را آورد، ازاین‌رو در امور خراسان، نهایت استقلال را به هم رسانید و یک اندازه هم مسبوق شده بود که در دربار دولت چندانی به عرض عارضین و متظلمین گوش داده نمی‌شود. لهذا خود را فعال‌مایشاء و مختار مایرید دانست و به فکر ازدیاد مال کیف مایشاء افتاد و راهی سهل‌تر و آسان‌تر برای تحصیل پول از دخالت در امر نان و گوشت ندانست؛ لهذا اختیار نان و گوشت را از ایالت به دست خود گرفت و در اندک زمانی به‌واسطه سازش با خباز و قصاب، گوشت از یک من، ۶هزار [دینار*] و ۷هزار که در زمستان بود در بهار به ۱۴هزار رسانید و قیمت نان را از یک قران به دو قران رسانید و یومیه معادل هزار تومان یا کمتر یا بیشتر علانیه و آشکار از این دو صنف فایده می‌برد و با ایالت و مظفرنظام که بیگلربیگی شهر بلکه همه‌کاره بود قسمت می‌شد و به‌واسطه گرانی نان و گوشت تمام اجناس در اندک‌زمان ترقی فاحش کرد، چنانچه روغن یک من تبریز که ۶۴۰ مثقال باشد، به دو تومان و ۲۵هزار رسید. برنج شش قران، ماست در بهار منی دو قران، پنیر منی یک تومان ۵هزار و هکذا سایر اشیا؛ به‌طوری که عامه مردم به ستوه آمدند و طاقت تحمل برای کسی باقی نماند. [مردم] از اول ماه صفر بنای مذاکره و گفت‌وگو را گذارده، اول خدمت ایالت به وسائط [میانجیگری] و وسایل عرض حال و تظلم نموده، جوابی نشنیدند و رفته‌رفته کار سخت‌تر و گرانی افزون‌تر گردید. [بعد مردم به] در خانه علما رفتند؛ اثری نکرد و کسی گوش به عرض آن‌ها نداد. حتی خود داعی [نگارنده] چون می‌دانست اثر نمی‌کند، در را به روی خود بستم تا عاقبت روز سیزده صفر [۱۳۲۴ قمری] که تعطیل و دکاکین بسته بود، اول زن‌ها و بعد فقرا و تدریجا عامه مردم اجماع نموده و در صحن مقدس [عتیق (انقلاب)] اجماع کردند. چون ملجأ و پناهی نداشتند، متوسل به طلاب مدرسه میرزاجعفر که توی صحن است، شدند و تا آخر روز، طلاب مدرسه میرزاجعفر و خیرات‌خان و فاضل‌خان که همه توی بست است، با مردم متفق شده، فردا که روز چهارده [ماه صفر] بود، تمام بازارها و دکاکین خیابان‌ها بسته شد و اجماع غریبی در مسجد گوهرشاد و صحنین [صحن عتیق (انقلاب) و صحن نو (آزادی)] مقدس شد و چون رئیسی نداشتند، به فکر جعل رئیس برای خود افتادند. اول طلاب که سردسته بودند در خانه علما و آقایان رفته که آن‌ها را به مسجد بیاورند، کسی از آقایان با آن‌ها همراهی نکرد. عاقبت رفتند رئیس الطلاب که از واقعه سیستان همه‌کس او را می‌شناختند و به هزار واسطه و وسیله از سیستان مرخص شده و به عتبات رفت و مدت شش سال در بلده طیبه کاظمین سکونت کرد و سال گذشته به ارض اقدس [مشهد] مشرف شد، یعنی زمانی که اعلیحضرت [مظفرالدین‌شاه] در فرنگستان بودند. بعد که بر اولیای دولت آمدن و معلوم شد تلگرافات بسیار سخت از طرف ولیعهد و از طرف وزارت داخله جناب مشیرالسلطنه در طرد و تبعید او شرف صدور یافت. ولی ایالت همه را جواب داده که رئیس الطلاب در مشهد خانه خود خواهد بود و به احدی مراوده نخواهد داشت و در این مدت هم در خانه خود نشسته بود و منتظر چنین روزی بود. او را آوردند و برای خود رئیس قرار دادند. چنانچه او آمد و در مسجد نشست، اول آدم فرستاد حاج محمدحسن را آوردند و بعد از گفت‌وگوی بسیار تهدید و وعید از او نوشته گرفته شد که سه روز به او مهلت دهند و مردم دکاکین خود را بگشایند و متفرق شوند. بعد از سه روز نان یک من یک قران باشد و گوشت یک من ۵هزار، این نوشته را که از حاج محمدحسن گرفتند، مردم آسوده شده، متفرق شدند و هر کسی عقب کار خود رفت و بازارها گشوده شد، ولی از همان روز حاج محمدحسن مشغول تهیه و تدارک گردید. به اندازه دویست تفنگچی از کاکری‌ها که در دهات او مشغول فلاحت و زراعت هستند و از دین و مذهب سوا و اسمی به گوششان نخورده و همه [هم] اهل تفنگ و سلاح و خون‌آشام هستند، شب‌ها به خانه خود آورده و روز سیم [سوم] نظام هم با دویست نفر از سواره‌های شاهسون به امر ایالت به خانه حاج محمدحسن آمد که اگر مردم اقدامی نمایند، دفاع نمایند و او را در خانه‌اش نگه دارند. سه روز منقضی شد. روز چهارم که روز هیجدهم صفر بود در رسید. رئیس الطلاب به مسجد آمد و فوری طلاب اجماع نمودند. ولی دکاکین باز و مردم مشغول کسب خود بودند. ولی رئیس الطلاب دو نفر از طلاب را عقب حاج محمدحسن فرستاد که وعده شما منقضی شده امروز بیایید و به موجب نوشته که داده‌اید وفا نمایید. حاجی جوابی به آن دو نفر نداد و در خانه خود را به روی آن‌ها نگشود. آن دو نفر پی نیل مرام مراجعت کردند. این مرتبه رئیس الطلاب سی چهل نفر از طلاب مدارس را فرستاد که او را خواهی نخواهی بیاورند. سی چهل نفر که یک‌دفعه رو به خانه حاج محمدحسن رفتند جمعیت زیادی با آن‌ها همراه شد و یک‌دفعه مردم بازاری از خوف اینکه مالشان غارت نرود، دکاکین خود را بسته، جمعیت زیادی از تماشاچی و بیکار رو به طرف خانه حاج محمدحسن نهادند. کاروان‌سرایی که وصل به خانه حاج محمدحسن است، با خانه او، پر از کاکری‌ها و شاهسون‌ها [بود]، همه آن‌ها مسلح به تفنگ‌های مارتین و شش‌لول و این جمعیت که رئیس آن‌ها سی چهل نفر طلبه بودند، سلاحشان عمامه و سپرشان تحت‌الحنک و توپ و تفنگشان سلام‌وصلوات و تسبیح و تهلیل.

نزدیک خانه حاج محمدحسن که رسیدند در خانه باز شد. اول برادر حاج محمدحسن با تفنگ با مظفرنظام بیرون آمدند به خیال اینکه این‌ها آمده خانه را خراب و غارت نمایند. اول با چوب و سنگ سر و دست طلاب و جمعیت را شکستند. طلاب برگشته دعوی درگرفت. رئیس طلاب هم دیگر صلاح خود را ندید، از مسجد فرار کرد. بعد که طلاب کتک خورده و سر و دست شکسته، خون‌آلوده به مسجد مراجعت کردند، رئیس الطلاب را رگ غیرت به جوش آمد. فوری اجماع غریبی از طلاب شد و این مرتبه با چوب و چماق رو به خانه حاج محمدحسن آوردند. آن‌ها این مرتبه دیگر جرئت نکرده توی کوچه بیایند، از پشت‌بام مشغول مدافعه با چوب و سنگ شدند. چوب و سنگ جلوگیر مردم نشد، تا نزدیک کاروان‌سرا و خانه حاج محمدحسن آمدند و از پشت‌بام متصل سنگ و چوب بود ولی مردم اعتنایی به چوب و سنگ نکرده، زور به در خانه و به در کاروان‌سرا آوردند و به یک زور در خراب شد و سر جمعیت داخل خانه و کاروان‌سرا گردید. در این بین صدای مظفرنظام بلند شد که به ترکی شاهسون‌ها را امر به شلیک کرد و حاج محمدحسن که به زبان افغانی کاکری‌ها را امر به شلیک کرد.

پناه برخدا. چه قتلگاهی توی کوچه و بازار که نزدیک خانه حاج محمدحسن است، برپا شد. مردم به فرار به مسجد [گوهرشاد] آمدند. چون بسیار نزدیک مسجد است و خانه حاج محمدحسن تا مسجد از پشت‌بام متصل است، شاهسون‌ها از توی کوچه و بازار و کاکری‌ها از پشت‌بام و حاج محمدحسن به کاکری‌ها امر کرد که مردم را از مسجد متفرق کنید؛ لهذا کاکری‌ها از پشت‌بام خانه حاج محمدحسن جلوریز به پشت‌بام مسجد آمدند و مکرر در توی مسجد شلیک کردند که دیوار شمالی و شرق مسجد [گوهرشاد] تمام سوراخ سوراخ شد و چقدر کاشی‌ها که از دیوار ریخته و صفحه چراغ‌برق که در جلو ایوان دارالسیاده آویخته بود و از چراغ این شعر نوشته بود:

به خط نور نوشت آفتاب بر رخ ماه
چراغبانی سلطان مظفرالدین‌شاه

سوراخ شد و اسم مبارک (مظفرالدین‌شاه) نیز محو گردید. چندنفری توی مسجد گلوله خوردند. دوازده نفر سر تیر افتاده، مردند، من جمله سید محترمی که شمّاع آستانه است در دارالسیاده افتاد، جان داد. ۴۸ نفر دیگر تیر خوردند که تا حال، سی نفر آن‌ها مردند و بقیه هم قطعی‌الموت هستند، چون گلوله‌ها، گلوله فلزی بوده (که گلوله دمدم می‌گویند). این چنین قتلگاهی تا حال در هیچ جای عالم اتفاق نیفتاده و با وجود همه این‌ها، باز اغرب و اعجب از این آن که گنبد مطهر و بقعه منوره که مطاف ملائکه است از ضرب گلوله شاهسون‌ها و کاکری‌ها که نه خدا می‌شناسند و نه رسول و نه امام، مشبک شد و چندین خشت طلا از گنبد مطهر افتاده و هنوز شبکه مطهر به حال خود باقی است. ولی صفحه چراغ‌برق را همان شب برداشتند و خشت‌های طلا که افتاده بود، نصف شب نصب کردند.

تا حال صفحات تواریخ چنین واقعه را نشان نداده... در هیچ تاریخی ذکر نشده که لدی‌الاقتضا توپ یا تفنگ به طرف آن بلده طیبه انداخته شده باشد... یکی از مختصات آن بلده طیبه این بود که شلیک توپ و تفنگ به طرف آن قبه مطهره تاکنون نشده [است]....

*** هر هزار دینار معادل یک قران بوده است**